

خلق چرخیدند...

خلق چرخیدند، چرخیدند تا کامل شدند
آب و گل بودند تا دیروز، جان و دل شدند
خلق چونان قطره‌های گیج چرخ می‌زدند
تا که رحمت اذن داد و بر زمین نازل شدند
بر زمین نازل شدند و خاک جانی تازه یافت
آسمان‌ها غرق در عطر گلاب و هل شدند
عنصری بی‌خاصیت بودند خیل شاعران
آسمان و خاک را دیدند تا بیدل شدند
عارفان در محضر او عاشقی آموختند
فیلسوفان در حریم حضرتش عاقل شدند
جام را پرکن صفای خاطر آن خوشدلان
سعی کردند و ز هرچه غیر از او زائل شدند
خلق تا از زمزم معنا لبی تر کرده‌اند
قطره‌ای خورده نخورده مست لایعقل شدند
خلق برگشتند نزد همسر و فرزندشان
جان و دل بودند تا دیروز، آب و گل شدند!
آرش شفاعی

حضرت باران

دوباره تازه کن امشب گلوی ساغر را
به کام ما بچشان جرعه‌های آخر را
سلام حضرت باران!... بیار تا شاید
تو مرهمی بشوی قلب دردپرور را
تویی که شیوه پرواز را می‌آموزی
تویی که بال و پری داده‌ای کبوتر را
یتیم می‌شود این خاک در نبود شما
و باد می‌شکند شاخه صنوبر را
گلوی بره و دندان گرگ‌های سیاه!
بیا تمام کن این جنگ نابرابر را
بتاز در صف نیرنگ کوفیان زمان
و از نیام بکش ذوالفقار حیدر را
صدای پای تو را لحظه لحظه می‌شنوم
و تیز کرده‌ام این بار گوش باور را
کمی به حال دلم رحم کن که محتاجم
و پاسخی بده این خواهش مکرر را
چرا سراغی از این درد ما نمی‌گیری؟
دلت به رحم بیاید دو چشم بر در را

■
خلاصه می‌کنم و دردسر نمی‌دهمت
و صادقانه بگویم دو بیت آخر را
به ما نیامده دل‌کنند از شما حتی ...
خریده‌ایم به جان زخم تیغ خنجر را
بیا... و این تب‌تردید را زما برگیر
بکش به روی جهان دست عدل گستر را

دنیا حساب دارد

لیلی گذشت و مجنون حالی خراب دارد
گفتم نگریم اما دیدم ثواب دارد
مجنون منم که ماندم، این خاک، خاک لیلی‌ست
ای کاروان بیابید، این چاه، آب دارد
چرخ ز نیم در خود، بی خود ز خود، بچرخیم
دنیا پر است از چرخ، دنیا شتاب دارد
سر می‌گذارم امشب بر بالش قیامت
مژگان سر به زیرم، عمری‌ست خواب دارد
از وحشت قیامت، زاهد مرا مترسان
ترس از قیامت نیست، دنیا حساب دارد

علی رضا قزوه

دلت شکسته اگر، در کنار کعبه گذار!

دو تکه پارچه ساده و سپید بگیر
پیچ بر تن خود، بوی صبح عید بگیر
گرفته سینه تو، در تراکم ابری!
برای باز شدن بارش شدید بگیر
بگیر سر بالا، مثل نخل در شجره
که گفته سر پایین چون درخت بید بگیر
گناه کردی؟ باشد! مگر چه کرده خدا؟
بگو ببخش نفهمیده‌ام! ندید بگیر
بیا و فکر نکن بسته می‌شود این در
چقدر قفل به خود بسته‌ای، کلید بگیر
نیاز نیست به ذکر و دعا بیا نزدیک
و ذکر ساده یارب و یامجیر بگیر
دلت شکسته اگر، در کنار کعبه گذار!
بیا ز دست خدا یک دل جدید بگیر
چقدر بوی رضایت گرفته‌ای، حاجی!
خدا خریده ترا، حالت شهید بگیر
تولد تو مبارک برو! خداحافظ
قبول شد حاجات، از خدا رسید بگیر!

سید محمدحسین ابوترابی

برسیم به سایه دل

دنیا با تموم غم‌هاش
مارو می‌خونه به فردا
به ترنم شنیدن
به طراوت تماشا

■
مارو می‌خونه به صبحی
صبحی از شادی و امید
مارو می‌خونه به دریا
مارو می‌خونه به خورشید

■
توی جاده پا بذاریم
کوله بارمون توکل
برسیم به سایه دل
برسیم به حضرت گل

■
سمت عاشقی یه راهه
راه رفتن و رسیدن
راهی که می‌بره مارو
به شنیده‌ها رو دیدن
مصطفی محدثی خراسانی

از زبان ذوالفقار

دلگرمی‌ام از دست‌های توست دلگرمی‌ات از دست‌های من
دیگر زبان سرخ من بسته است حرفی بزن ای مقتدای من!
آری زیادی بودم از اول، این را خودم هم خوب می‌دانم
وقتی تو عدل کاملی دیگر، جایی نمی‌ماند برای من
هرچند من تندیزی از خشمم -تاریخی از سرکش‌ترین سرها-
شاعر شدم مثل تو می‌بینی؟ زیبا شده حال و هوای من
یادت می‌آید؟ روزهای جنگ... ما دستان در دست یکدیگر...
من زخم می‌خوردم به جای تو... تو زخم می‌خوردی به جای من...
تقویم‌ها یاد غدیرت را، از ذهن دنیا پاک می‌کردند
ای وای بر من... وای بر من... وای... بیرون نمی‌آمد صدای من
یک روز ما هم‌رمز هم بودیم امروز ما همدرد هم هستیم
فرق دوتای تو سخن دارد از حکمت فرق دوتای من!
تو رستگار لحظه‌هایی سرخ... من سوگوار لحظه‌هایی که
دلگرمی‌ام از دست‌هایت بود دلگرمی‌ات از دست‌های من

میلاد عرفان پور